

یکی دو هفته اصرار کردم تا شما از کتاب جدیدم برسد، تا همراه آن کاغذ برای من روانه کنم.
 اکنون نزدیک است و تاخیر بیشتر را نیز دوست نمی‌دارم. البته کتاب برای بیمه است. ولی مگر غیر از این
 است که آن نه هواره جنبش از کودکی خود را تا پایان عمر بخورد و حل می‌کند. چندین ماه پیش محمود مهر
 او پرواز در تهران، راجه آدرس شوری برای من فرستاد. من در آن بدست رسیدم و به نظر راجه بر آن چیست؟
 نامه هم فرستاده بودم که چون جواب نیامد (دو هفته که فرستاده بودی) دیگر تهنیت کردم او را به هم. من می‌دانم که
 من همیشه فخرت هستم. در این کتابها درونی و بیرونی من با دوستانم، خاصه در آن نوشته‌ها نامه بی‌نیاز می‌کنند.
 در این یکی که هم می‌گیرانند به هم بی‌کارخانه‌ام. چندین نوشته داشته‌ام و نهاده‌ام. برخی از این
 نوشته‌ها در کتاب «مناظر زاده‌ها» گرد آمده‌اند که فرستاده‌ام برایش چاپ. ناشران هواره قول می‌دهند
 کتابها را یکجا منتشر کنند ولی ماه یک سال طول می‌کشد و هنوز کارهای من زنده است. کتاب نامبرده را
 ناشر گفته است که در این «پاییز نشر خواهد داد. بنشینم و توفیق کنیم! «آرزوی قریب» هم زیر چاپ است و
 غیر از آن، در همین «نوار سوم» بنام «کتابخانه جری» در دست تهیه است. حالا دارم خودم را آماده
 می‌کنم که «مناظر» را ببلکه در این زمان به سراغ آنجا بروم. غیر از آن محمود مهر تازه هم
 دارد در شکل می‌گیرد. همانطور که تلمیذ گفتیم، در دو سه ماهه اخیر چندین تا از نوشته‌های من در نشر است

ادبی در داخل چاپ شده اند. چنین به نظر می رسد که سر ایلی درین مورد، اندازه و تغییر پیدا کرده و باید هجوم
سختیه را آغاز کرد. چون به حال وطن ما آنجا است و منی لجن است و ما نیز مردم را می کشند. نباید بلندایم
را بطلان اندکان با مردم خرابان قطع شود. همه را صاف بر آید باید به آید ختم شوند. حال دیگر افرادی
یکی در سال پیش را ندارم. اگر این روزها که کان باز باشد و آب تر فراموش شد من دوست ندارم در تبعید ^{بسیار} _{بسیار}

تو هم یک لهه اخترم زنگ و بر دیگری دارند. زبان هم تا حد در آنجا می کشد. فشرده
تجرب من باید باشند. قصه ندارم آنجا را تک. اینجا و آنجا چاپ کنم. لذت است ام که یکی

در کتاب بیایند.
خوب است که اینهم صبح که اخباره که لازم داریم بعد از این چند ماهه که مکاتباتان فکرتان شد برای
بنزیم. امیدوارم تو هم متعابلاً از کار روزی و یک بروم بنویس. راستی کارها را در تهران
و ادبیات ما دیده ای نه؟ سرغزال رفیق در آن بود. در لندن هرگاه از کارها و اهل تهران

دید سلام مرا به ایشان برسان.

با سلام و سپاس مانی آبان ۱۳۶۷